

# کفتارهای عرفانی

(قسمت شصت و نهم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات تیر ۱۳۹۰)

صد و نیردهم

تابستان ۱۳۹۱

# فهرست

جزوه صد و سیزدهم - گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)

(بیانات تیر ۱۳۹۰)

عنوان

صفحه

- راه و هدف / در مورد ایمان / مسیر سلوک و راه به سوی خداوند / دانستن و یقین داشتن / درباره‌ی قاعده‌ی تدریج / مواظب باشید و در برابر خدا تسلیم بشوید / در ایمان خدشه نکنید، زود از خدشه رد شوید / رفع شک در شکایات نماز / حکم شرعی و وسواس. .... ۷
- خداوند، آنچه که مقتضی زندگی ما بود در اختیار ما گذاشته است / نعمت‌های خدا و شکرگزاری / مبارزه با شیطان / در هر کاری با وحدانیت و قدرت خدا مخالفت بشود، آن کار از ناحیه‌ی شیطان است / گناه و اجرا نکردن فرمان خدا. .... ۱۵
- مسأله‌ی بلوغ در مرد و زن / تولید نسل / بعضی فقها چندین بلوغ قائلند؛ بلوغ عبادی، بلوغ ازدواج و بلوغ اداره‌ی اموال / در خواندن نماز به فرزندانان زیاد فشار نیاورید و با یک مهر و محبت و یک لذت و شیرینی توأمش کنید. .... ۲۰
- بسم الله و ان شاء الله گفتن / درباره‌ی نماز و حج / تمام مراحل حج، جریان سلوک و تعالی حضرت ابراهیم بود / حضرت موسی

و خیمه‌ی اجتماع/ در نوع بشر تا چشم چیزی نبیند باور نمی‌کند/ لیبیک گفتن/ لباس خانم‌ها در حج/ خیلی‌ها بدون توجه کارهای باطل می‌کنند مثلاً در نماز جمعه، نماز مستحبی

یا مفاتیح‌الجنان می‌خوانند. .... ۲۴.....

احادیث جعلی/ درباره‌ی نماز و تیره از مستحبات/ در مورد سوره‌ی تین و قسم خوردن خداوند به انجیر و زیتون/ همه، مصنوع خدا و تابع اراده‌ی الهی هستیم/ آنچه که از قرآن می‌فهمیم برای خودمان حجت می‌تواند باشد/ قرآن را با توجه به معنی زیاد بخوانید/ در مورد دانش و دانشگاه رفتن/ درباره‌ی مرض‌های تمدن امروزی یعنی دیپلمیسم/ در خواستگاری و ازدواج دیپلمه یا دکتر بودن مهم نیست، همسر برای آرامش

و تربیت نسل بعدی. .... ۳۱.....

عید مبعث، جشن تولد اسلام/ در مورد درجه‌ی اهمیت ظواهر مثلاً ظاهر قرائت/ داستان نحوی و کشتی‌بان در مثنوی/ بلال؛ واجب‌تر از تلفظ، حفظ اعتقاد است و شجاعت است و آن صفاتی که داشت/ نماز را به هر طریقی هست بخوان/ داستان بمیر و بدم/ در همه‌ی واجبات باید توجه کنید واجب‌تری اگر هست

انجام دهید/ تشخیص اینکه چه کاری واجب‌تر است. .... ۴۱.....

آلودگی هوا/ بدن نسل جوان آماده است برای اینکه عادات جدیدی را بپذیرد و در محیط جدیدی نفس بکشد/ در ده با هوای سالم، غذای سالم، آب سالم و از همه مهم‌تر با آن آدم‌ها بزرگ شدیم/ درصدد رفع گرفتاری‌ها باشیم ولی به گرفتاری باز هم شکر خدا کنیم/ ترس از رحمت خدا و امتحان خدا مانعی

- ندارد، برای اینکه به غیر از خدا به چه کسی متوسل شویم؟.....۴۶
- بیماری روانی / توجه پدر و مادر به بهداشت روانی کودک /  
مسأله‌ی حسد، حسادت در کودکان / اگر خصلت بدی در  
کودکان خود دیدید، هرگز در آن موقع نخندید، بالاترین مؤثر و  
مشوق برای بچه‌ها تأیید پدر و مادر است. ....۴۹
- فهرست جزوات قبل. ....۵۴

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

در مورد راه و هدف مثلاً ورزش راه است نه هدف، این را توجّه بکنیم، بسیاری از این بازی‌ها، از این چیزهایی که حالا متداول شده به جای هدف قرار می‌دهند و حال آنکه اینها هدف نیست، راه است. این هم یکی دوبار صحبت شده باز هم مفصل صحبت خواهیم کرد، که چطور اینطوری شده؟ ورزش که اوّل اینقدر مهم نبوده، اگر پادشاهان در دربارشان یک قهرمان داشتند برای این است که کشتی‌گیر بار بیاورند که دوروبرشان باشد آنها را اذیت نکنند، چهار، پنج تا بودند، یا چند تا سرباز. این کار ورزش هدف نبوده است.

حالا خود ایمان هم راه است. البته در مسیر سلوک و راه به‌سوی خداوند راه و هدف قاطی می‌شود یعنی هم راه می‌شود هم هدف و اگر راه خوب نباشد هیچگونه هدفی حاصل نمی‌شود. تثبیت ثبات و محکم کردن ایمان یک چیزی است در بسیاری دعاها از آیات قرآن. مثلاً یکی می‌گوید: رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً<sup>۲</sup>، بعد از آنکه من را راهنمایی کردی قلب من را خدشه‌دار نکن خراب نکن، وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، از طرف خودت به من رحمت بفرست. البته طبق معمول که فکر کنیم، طبق زندگی عادی، هم وقتی که انسان ایمانش محکم باشد بهتر هم به هدف می‌رسد و بنابراین

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۱ ه. ش.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸.

سعی می‌کنند که ایمان را تقویت کنند. در خیلی جاهای قرآن هم هست، می‌گوید: ایماناً یا جای دیگر این است که...، *أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ... مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ*<sup>۱</sup>، وسواس خناس مثل موربانه که می‌افتد می‌جود، از بین می‌برد. اما برای اینکه ایمان قوی بشود و ایمان تبدیل به یقین بشود شما می‌دانید آهنی که داغ باشد، آهن داغ دست را می‌سوزاند یک آهن داغ را بگذاریم اینجا، شما بطور کلی می‌دانید دست را می‌سوزاند. یعنی این را نمی‌دانید، اگر دست بزنید آنوقت می‌فهمید. یعنی آن دانستن است و این یقین داشتن است. خداوند برای اینکه کمک کند اولاً به من گفته است که: *مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ*<sup>۲</sup>، خداوند ایمان شما را ضایع نمی‌کند. یعنی اگر ایمان شما از اول درست بود ولی سست بود آن را ضایع نمی‌کند تقویتش می‌کند و برای شما نگه می‌دارد. این همان حرفی است که روانکاو و روانشناس امروزی می‌زند، می‌گویند: آنچه از بچگی و جوانی یاد گرفته‌اید، می‌فهمید، فراموش نمی‌شود. یک خاطرات حتی خیلی کوچکی مثل مسأله‌ی اذان و اقامه که در گوش بچه بعد از تولد می‌گویند، به این حساب است یعنی این را که می‌گویید فراموشش نمی‌شود ولو آنوقت هنوز شعوری ندارد که توجه کند اگر هم دارد، زبانی ندارد که به شما بگوید ولی

۱. سوره ناس، آیات ۵-۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

فراموش نمی‌شود. ائمه‌ی ما از همان قدیم از هزار و چند سال پیش گفته‌اند، روانشناس‌ها حالا این را کشف کرده‌اند. بارک‌الله روانشناس‌ها که برای رفقای خودشان اقلأً راه را آب و جاروب می‌کنند. منتها خداوند برای اینکه تقویت کند به هرکسی به اندازه‌ی خودش می‌دهد. در مبارزات ورزشی مثلاً کشتی می‌گویند: چند وزن، یعنی این دوتا باید همدریف هم باشند، این چیزها به تدریج می‌شود رفت بالا. یعنی همان قهرمانی که مثلاً امروز در همه جا مشهور باشد اول با بچه‌های سیزده ساله، چهارده ساله هم‌سن خودش کشتی می‌گرفت کم‌کم که بزرگ شده آزمایشات و ورزش‌های بیشتری کرده و کم‌کم بالا رفته است. از اول اگر یک چیز سنگین وزنی به او بدهند شکست می‌خورد، هم در آن ورزش شکست می‌خورد، هم کمرش می‌شکند.

یک قاعده‌ای است که خداوند آفریده به‌نام قاعده‌ی تدریج. یعنی هر چیزی را تدریجاً و کم‌کم می‌رساند. مثلاً ما بشر در مسأله‌ی ایمان هم همینطوریم، کسی همان اول که ایمان آورد و درویش شد، توقع نداشته باشد که مثلاً با مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله هم‌پالگی باشد (چون دیروز صحبتشان بود، ایشان یادم آمد). به اندازه‌ی خودتان بدانید، به همان اندازه راحت باشید، شکرگزار باشید. منتها بیشتر بخواهید و خُرد خُرد جلو بروید، تا ایمانتان حفظ بشود و ایمانتان قوی بشود. منتها آنهایی هم که ورزشکار هستند، فرض کنید استاد کشتی که یک عده‌ای شاگرد دارد و اینها را تربیت می‌کند گاهی خودش



می‌آید با یک جوانی از شاگردانش کشتی می‌گیرد، می‌داند که خودش بالاتر از آن است او هم همین را می‌داند. مع‌ذک کشتی می‌گیرند گاهی اوقات خودش را زمین می‌زند برای اینکه یک چیزی به او یاد بدهد. یا برخلاف نظر او کاری می‌کند که داستانی البته در مورد یکی از کشتی‌گیران دارد که شاگردش وقتی آن آخر گفت: دیگر حالا کامل هستم؟ گفت: نه! هنوز کامل نیستی. گفت: نخیر من کامل هستم و با استاد خواست کشتی بگیرد. استاد کشتی گرفت و این در همه جا جلو بود، تا آن آخر شکست خورد. گفت: چطور شد من شکست خوردم؟ گفت: تو شصت تا لِم از من یاد گرفتی، آن آخری را که شصت و یک باشد، یاد نگرفتی. من با آن یکی که یاد نگرفتی تو را زمین زدم. حالا این استاد مثلاً شصت و یک لِم بلد بوده، خدا خیلی لِم‌ها بلد است. مواظب باشید و در برابر خدا تسلیم بشوید. در مورد ایمانتان هم همینطور. چون خیلی‌ها همین چیزها را می‌نویسند، از این قبیل است. شما صبح‌ها چایی می‌خورید اگر یک ربع بعد بگویند: چایی بیاورم؟ می‌گویید: نمی‌خواهم. می‌گویند: آخر تو که صبح‌ها هفت، هشت تا چایی می‌خوردی؟ می‌گویید: می‌خوردم موقعش آنوقت بود. حالا دیگر نمی‌خواهم. آنوقت مثلاً ساعت ده، یازده ناهار می‌آورند برای شما، نمی‌خورید خیلی محبت کنید نگه‌می‌دارید یا سرد می‌شود یا نه. هر چیزی موقعیت خاص خودش را دارد و این موقعیت‌ها را خود بشر می‌داند. اولاً خیلی‌هایش را خود بشر ایجاد کرده و چون ایجاد کرده

خودش هم باید تسلیم آن بشود. یکی از اولوالامرها که مسلماً همین است، طبیعت انسان است. البتّه این یک تعریف اولوالامر است، اولوالامر کیست؟ جداگانه است. *أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ*، در اینجا اولوالامر هم‌ردیف آنهاست، بنابراین ائمه هستند ولی در سایر اوقات اولوالامر یعنی به‌قولی حکم حاکم.

در ایمان اولاً خدشه نکنید خود خدشه خیلی بد است، زود از خدشه رد شوید. نمونه‌اش همه‌ی این حالات، دستوراتی که داده‌اند مظهر دارد، نمونه‌ای در حرکات انسان دارد که به آن باید توجه کنیم. مثلاً در شکّیات نماز، البتّه شکّیات نماز را که من درس نمی‌دهم. به یکی گفته بودند که شکّ بین دو و سه چیست؟ گفته بود: من شک نمی‌کنم و بر شکاکش لعنت. جواب‌های، هوی است، حالا آن جواب عامیانه. سؤال عامیانه و جواب عامیانه را کنار بگذاریم. در شکّیات نماز به محکم بودن نماز خیلی مراقبت شده مثلاً وقتی شک کردید، گفته‌اند: باید سعی کنید شکّ شما از بین برود ولو قلیله‌ای باشد. شک می‌کنید مثلاً بین دو و سه بعد یادتان می‌آید که دستتان را برده بودید بالا، وقتی دست را که ببرید بالا، برای دعای دست است دیگر. می‌گویید پس آن رکعت دوّم بود به همین قدر می‌گویید رکعت دوّم و به همان هم عمل می‌کنید. نباید اینقدر وسواس داشته باشید که تا این شک را کردید بدون کوشش، فوری نماز را قطع کنید از نو یک نماز

دیگر بخوانید نه! رفع شک چون خیلی مهم است در شکایات نماز هم حتی همین را گفته‌اند و بعد از آن هم که شک را به یک طریقی رفع کردید دوباره حق ندارید در مورد آن شک کنید، رفع کردید، دیگر نماز درست است باید نماز را ادامه بدهید، نماز درست است. به این طریق اصلاً رفع شک از شما می‌شود و ذهنتان عادت می‌کند که هرگز برای ایمانتان شک نکنید. آنچه دستورات ذهنی و فکری از این قبیل داده‌اند، حرکات شریعتی و عبادت به قولی نشان‌دهنده‌ی آن است. برای اینکه نمونه‌ی آن را متوجه شوید، در این تئاترها نمی‌دانم اسمش چیست؟ اصطلاح خودش «میمیک»<sup>۱</sup> است یعنی یک افکاری راه، یک کاری را با عمل نشان بدهند. «میمیک» حرف نمی‌زند با حرکت نشان می‌دهد. عبادات ما هم با حرکت، باید آن روحیه‌ی بندگی ما را نشان بدهد، احتیاط زیاد از حد چه در همین نماز و شکایات، چه در سایر جهات، زیاد از حد، خودش وسواس است و اصلاً نه تنها مبطل نماز است بلکه فکر را خراب می‌کند. یعنی گفتند: وقتی حکم شرعی یک‌طوری بود دیگر ایجاد شک در شما نشود. آن داستان شیخ مفید و سید رضی را بارها گفته‌ام، سید رضی دو تا برادر بودند بعدها مشهور شدند. یکی سید رضی و دیگری سید مرتضی، اینها هر دو پیش شیخ مفید درس می‌خواندند. سید مرتضی فقه و چیزهای شریعتی به قولی منقول می‌خواند، سید رضی معقول می‌خواند یعنی اصول عقاید و... بعد از آنکه

۱. فرهنگ معین: فن تقلید و مجسم کردن اعمال و احساسات به وسیله حرکات نمایشی.

هر دو شهیر شدند و مورد مراجعه‌ی همه‌ی شیعیان بودند، یک روز سید مرتضی مثلاً آن اسبی که داشت سوار شد می‌خواست دیدن استاد سابقش، شیخ مفید بیاید. شیخ مفید هم از بزرگان اسلامی بود. سید مرتضی آمد و اسبش را به میخ طویله‌اش در سوراخی در دیوار کاه‌گلی بود بست و رفت. بعد از صحبت‌ها و اینها موقع خداحافظی کردن دم در، سید مرتضی که مهمان بود داشت می‌رفت بیرون، رو به منزل بود پشت به بیرون، شیخ مفید که صاحب‌خانه بود بدرقه آمده بود رویش به بیرون بود. حرف‌هایی که خودتان می‌دانید حرف‌های پی‌کلونی‌شان طول کشید. شیخ مفید دید که یک گربه‌ای از آن بالا (منزل‌های قدیمی بود) روی زین اسب بول کرد، ادرار کرد و تر شد. صحبتشان تمام شد، رفت که سوار بشود شیخ مفید گفت: آقا سوار نشو. گفت: چرا؟ گفت: این رطوبت که می‌بینی ادرار گربه است، نجس است، سوار نشو. گفت: من چه می‌دانم ادرار گربه است؟ سید مرتضی گفت: تو یک نفری که این را دیدی ولی به حرف یک نفر عوض نمی‌شود. یکی دیگر هم دیده؟ گفت: نه! او سوار شد رفت، گوش نداد و گفت: به حرف یک نفر نمی‌شود. این قاعده‌ی فقهی را اجرا کرد، درست است اینجا اگر احتیاط می‌کرد بد نبود ولی شاید برای اینکه یاد بدهد که وقتی مخالف هستی، حکم شرعی را باید اجرا کرد، نه حکم استاد را. بعد پرسیدند، گویا نامه‌ای نوشتند به خدمت امام غایب، حضرت در جواب فرمودند که گرچه شیخ مفید مورد اعتماد کامل ما در همه‌ی

زمینه‌هاست ولی حق با سید مرتضی است. یعنی حکم شرعی هیچ چیزی از این چیزها صفت خاصی ندارد. خدا بعضی چیزها را حلال کرده، بعضی حرام، بعضی چیزها را مثلاً پاک و بعضی‌ها را نجس. اینها فقط همان حکم شرعی است و الا از لحاظ طبیعت باهم فرقی ندارد. بنابراین ما هم از احکام شرعی و چیزهایی که می‌گویند فراتر نرویم در وسوسه و در اینکه حکم را رعایت نکنیم البته خیلی چیزها به شوخی در این زمینه، داستان هست. حالا بطور مختصر همین است که گفتم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

شعری می گوید:

مرد باید که گیرد اندر در گوش

ور نوشته است پند بر دیوار

البته این اصطلاح پند بر دیوار نوشتن، یعنی از در و دیوار

جلوه های خدا را ببینند. به قول هاتف:

یار بی پرده از در و دیوار

متجلی است یا اولی الابصار

یعنی ای کسانی که دیده دارید! منظور از در و دیوار تنها نه،

بلکه همه ی خلقت است. این هوای گرم امسال که پریروز یکی

می گفت: سه چهار روز پیش چهل و سه درجه بوده! من چهل و سه

درجه نشنیده بودم و این آلودگی هوا که هر چند، حالا یا به ما

نمی گویند یا اینکه نفهمیدند در جهان که این چیست؟ این همان چیزی

است که به صورت مایع، به صورت آب درآمد، از تنور جوشید و دشمنان

حضرت نوح علیه السلام را غرق کرد.

این داستان های گرفتاری های پیغمبران زیاد است، ریاضت های

آنها، که فقط برای آنها نبود و در آن دورانی که بگوییم دیگر تمام شد،

نه! تمام نشده، هست. البته در جوار این غرق شدن ها یک رحمت الهی

هم هست که کشتی را آورد گفت: سوار شوید برای اینکه در آیه ی

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۳ ه. ش.

قرآن می گوید که وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْبَحْرِ<sup>۱</sup>، ما بنی آدم را محترم داشتیم، بنی آدم را دوست داشتیم و او را در خشکی و در دریا حمل کردیم، یعنی هم برای او کشتی فرستادیم، هم برای او ترن و اتومبیل و اینها فرستادیم. حالا یک جای دیگری، آیه‌ی دیگری خداوند خطاب به بنی آدم می کند، همین بنی آدمی که درباره اش فرموده است: وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، می فرماید: وَأَتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ<sup>۲</sup>، هر چه مورد نیاز زندگی شما بود برای شما فراهم کردیم یا در مورد نیاز زندگی بشر، آب است و هوا و غذا. اینها هم بطور کامل در دسترس بشر هست. ما خودمان نیازهای جدید آفریدیم و بعد رفتیم دنبال آنکه آن نیازها را رفع کنیم. این هم موهبت الهی برای تکامل نوع بشر است.

بنابراین آنچه که مقتضای زندگی ما بود خداوند در اختیار ما گذاشته است. یک جای دیگر نعمت‌های خدا را می‌شمارد بعد می فرماید: وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا<sup>۳</sup>، نعمت‌های خدا را اگر بشمارید، نمی‌توانید بشمارید؛ یعنی هر نفسی در واقع، یک نعمت است. می گوید: با این همه نعمت‌ها چرا شکرگزاری نمی‌کنید؟ البتّه خودش هم جواب ما را داده و می گوید: وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ<sup>۴</sup>، عده‌ی کمی از بندگان من شکرگزار هستند، حالا ما به هر اندازه که می‌توانیم و در

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۳۴ / سوره نحل، آیه ۱۸.

۴. سوره سباء، آیه ۱۳.

قدرت‌مان هست که خداوند فرمود: لَأَنْكَلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، هیچکس را زیادتر از قدرت‌ش، تکلیف و وظیفه به او ندادیم و همان اندازه که در خور و سیمان هست، باید به این منعم که به ما این همه نعمات داده شکرگزار باشیم. الان هم زندگی ما، زندگی بشر همه‌ی وسایلیش را دارد، «ما» که می‌گوییم نگوئید که زندگی ما که هیچ راحت نیست، ما خودمان جوالدوز به خودمان می‌زنیم و می‌گوییم: آخ و آلا هیچ نیست. یک روزگاری اگر بشود که مردم به هم کاری نداشته باشند نعمت‌های خدا را می‌توانند متمتع بشوند، استفاده نکنند.

حالا در مقابل این همه نعمات خداوند ما باید با دشمنان خداوند بجنگیم. رأس این دشمنان شیطان است، آن نویسنده‌ی انگلیسی مثل اینکه نویسنده‌ی نابینایی هست اسمش الان یادم رفته، کتابی نوشته سه جلد است ترجمه هم کرده‌اند که همین داستان خداوند و شیطان را جداگانه به صورت رمانی درآورده است. البته رمان نه از این قبیل رمان‌هایی که هست، نه! ولی واقعاً خیلی دقیق بیان کرده و شیطان را در مقابل خدا قرار داده، البته ما هم همینقدر یک مقداری از آن را قبول داریم و می‌گوییم اول خداوند به شیطان گفت: اینجا تکبر کردی! اینجا جای تکبر نیست، برو بیرون. آنوقت بعد او گفت: حالا که من را بیرون کردی، بین به سر این مخلوق خودت که خیلی او را دوست داری، چه بلایی خواهم آورد؟ بسم‌الله، شما بگوئید چه بلایی؟ به هر جهت



بزرگ‌ترین دشمن خدا همین شیطان است. ما باید با شیطان مبارزه کنیم ولی شیطنت که از شیطان ناشی می‌شود در بعضی دیگر از شاگردانش هم هست، خود شیطان چون از جنس فرشتگان بود یعنی خداوند دو سری مخلوقات داشت، یک سری مخلوقات مادی که ما بشر و حیوانات را آفریده و یک سری مخلوقات غیر مادی، فرشتگان، جن. حالا جن چیست؟ نه اینکه جن‌گیری و رمالی و اینها باشد نه! جن یک چیزی هست دیگر نمی‌دانیم چیست، بیشتر از این هم هرکسی بگوید، غلط گفته. اینها را آفریده، شیطان هم از جمله‌ی اینها بود که در صف ملائکه بود و اِلاً خداوند گول می‌خورد که این شیطان خودش را در صف ملائکه جا بدهد؟ نه! اصلاً چون جنس آنها یکی بود خدا به شیطان هم اجازه داده بود در صف ملائکه باشد. بعد هم خود خدا می‌دانست برای اینکه وقتی به فرشتگان گفت که سجده کنید آیه‌ی قرآن می‌گوید که همه سجده کردند جز ابلیس، ابلیس هم جزء آنها بود ولی مواظب باشید همین ابلیس یک وقتی به صورت فرشته ظاهر می‌شود، به صورتی ظاهر می‌شود که شما را گول بزند. در هر کاری که با وحدانیت و قدرت خدا مخالفت بشود، آن کار از ناحیه‌ی شیطان است. گناهان ما هم از این جهت است. یعنی در هر گناهی که مرتکب می‌شویم گناه ما این است که فرمان خدا را اجرا نکردیم. البته فرمان خدا هر وقت یک چیز است متفاوت است. فرض کنید مثلاً در مذهب یهود یک دورانی گوشت شتر حرام بود، در مذهب اسلام حرام نیست،

حتّی بعضی تیمناً می‌خورند اگر در آن دوران کسی می‌خورد، دشمنی با خدا کرده است. در این دوران می‌خورد، نه! در خود عمل ایرادی نیست در عدم توجّه به خداوند خطا و گناه هست. به هر جهت بدانید همیشه با خدا باشید، تا خدا هم همیشه با شما باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

مسأله‌ی بلوغ در مرد و زن خیلی مورد نیاز همه هست، زن و مرد، کوچک و بزرگ و در علم حقوق مطرح می‌شود. در مرد، یعنی پسر بچه‌ها چندان مشکل نیست. این به همین مناسبتی که خیلی‌ها چه در این مجلس، چه جای دیگر می‌آیند و بعضی‌ها می‌گویند نمی‌دانیم با اینها چطور برخورد کنیم این است که در مورد مردها تقریباً روشن‌تر است. خداوند، مرد و زنی که آفرید در هر جاندار، هر حیوانی، چه انسان و چه جانداران دیگر، به‌خصوص در انسان. انسان را که آفرید، از انسان متوقّع است که (البته اگر هم هرکاری بخواهد، خودش باید بکند) که بعد از خودش نسلی بیاورد که این جاندار، این موجود ور نیفتد مثل دایناسورها، مضمحل نشود. به همین دلیل که اگر این مسأله‌ی تولید نسل قطع بشود، آن جاندار از بین می‌رود، نابود می‌شود، مثل دایناسورها که مشهود است. حالا این، هم در مورد نژاد و نوع یک جاندار و انسان صدق می‌کند، هم در مورد شخصش. بنابراین انسان هم، آخرین وظیفه‌ای که خداوند توسط طبیعت به گردنش گذاشته، این است که نسل بیاورد. به همین جهت، این یک فصل‌بندی، یک چیزی است که قبل از اینکه این قدرت، این نیرو در او پیدا بشود، اسمش بچه است، بعد از آن مرد می‌شود. یک حدّی است که طبیعت، بشر، برایش می‌گذارد. بنابراین، این فصل مشترک و این قول مشترک

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۴ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

همه‌ی علما، هم در مورد مرد و هم در مورد زن، مادامی است که بچه‌ها، بچگی را رها کردند و بزرگتر شدند که زن‌ها علائمی دارند و مردها هم علائمی ولی در این میان، خداوند البته عبادت‌های نماز، روزه، امثال اینها را مقرر کرده ولی از هدف بشر این را نگفته که نمازت را بخوان. گفته چطور باید بخوانی، اگر هم نخوانی مجازات دارد ولی مجازاتی دارد که خیلی زود، خداوند ممکن است ببخشد. اما تولید نسل، چون آثاری می‌آورد، قابل بخشش نیست. منتها، خیلی‌ها چون به عبادات هم توجه زیادی دارند می‌خواهند بدانند که نظر شرع، در مورد عبادات چیست؟ البته آنکه وظیفه‌ای به گردن پدر و مادر گذاشتند، در مورد بلوغ است. از آن به بعد باید اولاً فکر کنند که این یک مرد است، خودش باید همه‌ی کارها را بکند، همه‌ی فکرها را هم بکند و باید همه‌ی راهنمایی‌هایی که لازم دارد به او بدهند (راهنمایی) ولی تصمیم با خودش است. منتها چون گاهی ممکن است این تصمیم بچه‌گانه باشد، به جامعه یک دستوری داده که در این مورد، شما، جامعه، یعنی دولت، حکومت، چون نسل آینده به این مسأله بستگی دارد، باید به آن توجه کنید. البته معلوم است که این وظیفه را به پدر و مادر محوّل کرده، منتها جایی که پدر و مادر نباشند چه کسی این کار را می‌کند؟ به جامعه خطاب می‌کند. می‌فرماید: **فَإِنْ أَنْسَمَ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ**<sup>۱</sup>، آیه‌ی قرآن است. می‌فرماید: امتحان، آزمایش

داشته باشید، وقتی که به سنّ ازدواج رسیده، ازدواج کند. بعد از ازدواج، اگر دیدید که عقل و هوششان بجاست، آنوقت اموالشان را به آنها بدهید، مستقل باشند. این است که دیدم بعضی از علما، فقها، چندین بلوغ قائلند: یک بلوغ عبادتی، عبادی. نوشته‌اند که بچه همینقدر که خودش رشدی پیدا کرد و فهمید باید عبادات را بجای بیاورد و برای این یک سنّی قائل شده‌اند. بعد هم سنّ ازدواج، بلوغ ازدواج و بعد بلوغ برای اداره‌ی اموال. به هر جهت آنچه که به پدر و مادرها و بزرگترها مربوط است، این است که مراقبت به حال اطفال داشته باشند تا اینها بزرگ بشوند و در آن ایام هم، چون هنوز مسؤلیتی ندارند، هیچ گناهی بر آنها نیست، وظایف شرعی را باید انجام بدهند ولی اگر هم ندادند، حرجی بر آنها نیست. این است که زیاد به فرزندان فشار، اصرار نیاورید از اینکه حتماً نمازشان را سر وقت بخوانند، خوب بخوانند، بد بخوانند، چه نکنند. یک بار مثال زدم. یک پسر خاله‌ای داشتیم، خدا رحمتش کند. این بچه که بود، مادرش، خاله‌ی ما بود خودش بچه را بیدار می‌کرد که پاشو نمازت را بخوان. این هم یا نمی‌خوانید، بیدار می‌شد، یا اینکه سرگیجه می‌گرفت دومرتبه می‌خوانید. یک بار که این کار را کرده بود، عصبانی شده بود، گفته بود: مادر بیخود اذیت نکنید. من اگر بخواهم شما را اذیت کنم بلند می‌شوم، در نماز هیچی نمی‌گویم، هی خم و راست می‌شوم که شما خیال کنید نماز می‌خوانم. این حرف ظاهراً بچه‌گانه‌ای است ولی روانشناسان باید خیلی استفاده

کنند و هر پدر و مادری باید این توجّه را بکند و فشار نیاورند. همیشه سعی کنید که عبادات و تکالیفی را که به بچه‌ها یاد می‌دهید و می‌گویید، با یک لذّتی توأم کنید. حالا این لذّت یا یک آب‌نبات است، یا یک گردش پارک است، یا دیدن اقوام است، هر چه، بستگی به موقعیت دارد. می‌گویید مثلاً، نماز را اگر هر وقت خواندی، آنوقت می‌رویم بیرون گردش یا می‌رویم پیش خاله، پیش عمّه. (البته اینها همه بعد از بلوغ است) عبادات فطرت بشر است، منتها فطرتی است که هیچ مکلفی اوّل خوش ندارد، چون فطرتی است که مسئولیت و زحمت برایش ایجاد می‌کند. برای اینکه این زحمت از او برداشته بشود، باید همیشه توأمش کنید با یک مهر و محبّت و یک لذّت و شیرینی. ان شاء الله خدا به ما توفیق بدهد، همان شیرینی و لذّتِ مناجاتِ با خودش را به ما بفهماند....

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

اول بسم الله گفتم اگر شهادت از شما خواستند نگویند: بدون

بسم الله بود ولی

ای بسا ناورده است ثنا بگفت

جان او با جان استناست جفت

اول آن شعر را معنی کنم بعد اگر یادم نرود، به مطلب بپردازیم. آیه‌ی قرآن هست که چنین است و چنان *إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ*<sup>۲</sup>، به کدامیک از پیغمبران می‌گفتند: ما تو را می‌کشیم مگر اینکه برگردی به دین خود ما، به دین قدیم. گفت: آن محال است که ما برگردیم به دین شما، به دین سابق *إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ*، مگر اینکه خدا بخواهد. این ان شاء الله که ما می‌گوییم هم همین است یعنی اگر خدا بخواهد. حالا *مَنْوَى* می‌گوید که خیلی‌ها هستند که به گفت، با زبان، ان شاء الله را نمی‌گویند ولی جانش و آن خمیره‌ی وجودش با این قاعده‌ی استثناء یعنی ان شاء الله جفت است، با هم است. اولاً احساس بکند که اگر خدا بخواهد، لازم نیست بگوید. حالا می‌گوید خیلی‌ها هستند که بگفت نمی‌گویند یعنی رد می‌شوند توجهی ندارند، منتها واقعیت، جانش با جان آنهاست. اما یک عبارتی دارد در کتاب حج مثل اینکه از دکتر شریعتی بوده ولی من تکمیلش می‌کنم، می‌گویم که اسلام در همه‌ی حرکاتی که انجام

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۵ ه. ش.

۲. سوره انعام، آیه ۱۱۱ / سوره اعراف، آیه ۸۹ / سوره یوسف، آیه ۷۶ و...

می‌دهد (حرکات غیر از حرف است) این حرکات خودش نشان‌دهنده‌ی توحید و اعتقاد مسلمان است. حتی در نماز مثلاً یکی که اهل ترکیه هم بود و حالا چون من تا وقتی گفتند مسلمان است، خیلی فرق بین شیعه و سنی در معاشرت معمولی نمی‌گذارم، نپرسیدم. خود نماز را البته معتقد بود دست به سینه، مثلاً اول که می‌ایستد قیام می‌کند و نیت می‌کند الله اکبر می‌گوید اول می‌ایستد به احترام، بعد می‌خواهد بگوید که من پیش تو آمدم، می‌گوید: الله اکبر یعنی فقط خدا بزرگ است، هیچکس از تو بزرگتر نیست بعد او اجازه می‌دهد، چند قدم جلو می‌رویم، می‌ایستیم، یک تعظیم می‌کنیم و بلند می‌شویم. دست هم همیشه بسته است یعنی دست به سینه آماده‌ی خدمتیم آنهایی که دست به سینه می‌گذارند و امثال اینها، البته این نظر صحیح نیست اینطوری، یعنی صحیح که همه‌ی این نظرها، خدا که نگفته نظر من این است ما این را استنباط می‌کنیم، ممکن است استنباطمان هم یک خرده یک جای آن راست باشد. ما می‌گوییم: نه! نماز را که ما از خودمان درنیاوردیم، عبادتی است که خود خدا گفته من را می‌خواهید عبادت کنید، اینطور عبادت کنید. بنابراین هر چه از اول بوده ما هم همان کار را کردیم یعنی نماز دست به سینه نبوده، ما هم دست به سینه نبودیم و سایر حرکاتش. من جمله از این حرکات، از این چیزها، حج است.

حج هم خودش تمام مراحلش، جریان سلوک و تعالی حضرت



ابراهیم بود. ما کان اِبراهیم یهودیًّا وَلَا نَصْرانیًّا وَلَکِن کانَ حَنِیفًا مُسْلِماً، ابراهیم نه یهودی بود، نه نصرانی بود، بلکه حنیف بود. حالا حنیف یعنی آزاده مثلاً، آزادمرد و مسلمان. این است که مسلمان را خداوند، برای همه‌ی پیغمبران اطلاق کرده، همه را مسلمان گفته است. در اینجا چند نکته در این داستان هست که یکی اعمال را و عقاید را نشان می‌دهد. لباس احرام، یعنی با همان لباسی که باید برویم، باید این لباس‌ها را بکنیم، لباس احرام بپوشیم بعد تا رو به خالق هستیم چون بشر یک خاصیتی دارد که برای او در هر چیز چشم در درجه‌ی اوّل است، هر چیزی را تا با چشم نبیند، زیاد نمی‌تواند به آن باور کند و این خصلت از اوّل در بشر بوده حالا یک خرده کمتر شده، مردم توجّه کرده‌اند که غیر از چشم و چیزهای دیدنی، یک چیزهای ندیدنی هم هست ولی توجّه این است که می‌بینیم وقتی آن همه بزرگی معجزات از حضرت موسی می‌دیدند، می‌دیدند که موسی عصا می‌زند به رودخانه آب دو قسمت می‌شود، می‌دیدند عسائی که موسی تکیه می‌کند و ما هم خیال می‌کنیم که یک تکه خوب است این عصا نیست این اژدهاست، همه‌ی اینها را می‌دیدند معذک چشمشان می‌خواست. در آنوقت از این رودخانه که رد شدند این کرامت و بزرگی را از موسی دیدند ولی بعد دیدند یکی از اقوام محلی دارند بت می‌پرستند، گفتند: «یا موسی، برای ما هم یک خدایی بگذار.»

این دیگر برای محکوم کردن یهودی‌های آنوقت، بنی‌اسرائیل آنوقت، کافی است. همه‌ی چیزها را دیدند، مع‌ذلک... موسی چیزی نگفت ولی گفت که همه‌ی این طلاهایی که دارید جمع کنید بدهید، می‌خواهیم یک خیمه‌ی اجتماع بسازیم. اینها را از آن تکیه‌گاهی که داشتند، اینطوری تکیه می‌کردند، لباسشان همه طلا بود، همه‌ی زینت‌ها را داشتند، اینها را از این زینت خالی کرد، به جبران اینکه کم‌کم بفهمند که این چیزها ارزش ندارد، از زینت‌ها خالی کرد. وقتی همه از زینت‌ها خالی شدند آنها را جمع کرد بعد پیشتر که اینها یک گوساله ساخته بودند و آن گوساله را می‌پرستیدند، گفتند که ما طلاهایمان را جمع کردیم و اگر نکنی تو را می‌کشیم. از طلاها یک بت ساختیم. این همه‌ی طلاها را جمع کرد چه ساخت؟ نگه‌داشت، خیمه‌ی اجتماع ساخت یعنی مسجد. آن خیمه‌ای که در هر جا اتراق می‌کردند، برای عبادت درست می‌کردند، اسمش خیمه‌ی اجتماع بود. در تورات شرح بنای این خیمه را نوشته که از تمام در و گوشه‌های آن طلا آویزان است. لباس آن کسی که می‌خواهد عبادت کند، به‌اصطلاح پیشنهادشان، سراسر مطلقاً. برای اینکه مردم چشمشان به طلاست. بخشید نه تنها آنها چشمشان به طلاست بعدها ما هم همینطور. آنوقت‌ها که با اتوبوس می‌رفتیم مشهد و می‌آمدیم (این جمله‌ی معترضه است اصل مطلب یادم نرود) شاگرد شوفرها شعار می‌دادند ما هم شعار می‌دادیم، می‌گفتند:

خورشید چون طلوع نماید به صبحدم  
 در گنبد غریب خراسان زند قدم  
 (راست هم هست)

نور زیاد گیرد از آن گنبد طلا  
 روشن کند گلی، به در مکه و حرم

از اینجا نور می‌گیرد که بعد بیاید مکه را روشن کند. (نور زیاد گیرد از گنبد، از خود امام رضا نه! از آن گنبد طلا) یا شعار می‌دادند: بر گنبد غریب خراسان صلوات؛ بعد صلوات می‌فرستادند. این روحیه را در بشر گذاشته، خیلی چیزها خدا در بشر گذاشته، برای اینکه ما بیکار نباشیم گفته با این چیزها مبارزه کنید. آن روحانی را، آن به اصطلاح پیشنهادشان را یک چنین لباسی درست کرده، آن لباس را ببینید تمام طلاست. یعنی همه‌ی طلاهای قوم بنی اسرائیل شاید برای او کم بوده، برای اینکه حضرت موسی در قوم خودش طلا باقی نگذارد، برای اینکه اگر طلا بگذارد اینها دومرتبه می‌روند همانطور گوساله می‌سازند. حالا در این ضمن ما می‌فهمیم که چرا خداوند قصه‌ی بنی اسرائیل را اینقدر تکرار کرده؟ برای اینکه ما بفهمیم. به احترام ما، نگفته «شما»، گفته «بنی اسرائیل». البته ما هم نداریم همه، الحمدلله تکامل پیدا کردیم آن ضعیف‌ترین مسلمان مان از این جهت تکاملش را پیدا کرده ولی برای اینکه این چیزها الی‌الابد باشد، موسی علیه السلام این کار را کرد. بعد ببینید همه‌ی این حرکات و دستوراتی که داده، مصلحت است؟ نه. تا حج. بعد

می‌فرماید که حج رفتید دنیا را پشت سر گذاشتید، آماده‌ی رفتن شدید یک لباسی که فکر می‌کنید باید بپوشید، به مناسبت احترام خودشان و احترام نسل، یک لباس ساده‌ای گفته بپوشید. بعد می‌خواهید راه بیفتید به سمت خداوند، باز شما مردم، شما نوع بشر تا چشمتان چیزی نبیند باور نمی‌کنید. این خانه به این بزرگی برای شما ساختیم، نگاه آن کنید به یاد خدا باشید ولی نگاه آن کنید، بیایید به سمت این خانه، برای چه؟ برای اینکه وقتی هم از دنیا رفتید، یَوْمَ لِقَاءِ اللَّهِ می‌گویند؛ یعنی آن روز است که به دیدار خدا می‌رسید، یَوْمَ لِقَاءِ اللَّهِ. بیایید رو به این سمت، چطور می‌آیید رو به این سمت؟ و چرا؟ قبلاً شما رادعوت کرده وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا<sup>۱</sup>، گفته: کسانی که استطاعتش را دارند باید به حج بیایند برای خدا، لِلَّهِ بِرَأْسِ الْبَيْتِ، یعنی بر شما هست. پس اینجا دیگر هم مهمانید و هم وظیفه‌ی شماست، آمدید. البته هم‌ه‌اش باید برای اینکه یادتان نرود و به خیال خودتان دعوت‌کننده بشنود، می‌گویید که لبیک، لبیک یعنی جانم، چشم. فقط برای اینکه لبیک را خیال نکنید که دیگر موجود مادّی هست، می‌گویید: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لِأَشْرِيكَ لَكَ، تا به مکه می‌رسید، به خانه که خانه را می‌بینید، چون چشمتان کار می‌کند و اینها خواستند به چشم ببینید، خدا خواسته روشن کند، دیگر وقتی خانه را دیدید، به صاحب‌خانه توجه می‌کنید،

یعنی لیبیک را قطع می‌کنید و به مابقیش من کاری ندارم.

در لباس خانم‌ها گفته صورت باید دیده بشود اما آن صورتی باید دیده بشود که خدا آفریده نه صورتی که «کریستین دیور» فرانسوی و آن یکی دیگر آفریده، صورت پاک باشد ولی اگر جلوی صورت را بگیرید حج شما باطل است، نماز شما هم باطل است. البته حالا خیلی باز بدون توجه کارهای باطل می‌کنند، مثلاً در نماز جمعه، من در تلویزیون دیدم، در نماز جمعه دارد خطبه می‌خواند، در صف خانم‌ها به‌خصوص خانم‌ها چون آقایان تنبل هستند، اگر تنبلی نباشد آنها هم می‌کنند ولی خانم‌ها ایستادند نماز مستحبی می‌خوانند یا خانمی نشسته دارد *مفاتیح الجنان* می‌خواند. فرمودند این خطبه‌ای که می‌خواند عوض دو رکعت نماز است، ساکت باشید، با وضو باشید، رو به قبله باشید، همه‌ی اینها در نماز جمعه است. بنابراین، این گردی صورت و چیزهای دیگر است که احکامش با آنهاهی است که رفتند، می‌دانند ان شاءالله.

منظور، نشان‌دهنده‌ی زندگی ماست. خداوند برنامه‌ای آفریده برای اینکه تا ما بگوییم: در نماز، در خود این نماز می‌بینید، به‌خصوص خیلی کشورهایی که پیشرو و نمی‌دانم... دارند، می‌گویند: ...باطل است. باید بگوییم که آقا نماز می‌خوانید؟ مگر نمازی که در حج می‌خوانند، خداوند چطوری گفته؟ همانطور نماز بخوانید. خیلی حرف است، دیگر بس است برای اینکه حرف‌ها سنگین است، طاقت نیست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

یک وقتی یکی از دانشمندان، محققین خیلی قدیم (حالا چون دقیقاً اسمش یادم نیست، نمی‌گویم، به‌نظرم ابن‌مقفّع، حالا یا اتهام یا صحیح) گفتند: این زندیق است ضدّ اسلام است. آن ایّامی بود که خلافت اسلامی بود. او را محاکمه کردند، حالا به هر علّتی محکوم شد بردند او را به دار بزنند. پای دار گفت: من را می‌کشید به خیال اینکه دیگر راحت شدید ولی به شما بگویم که من تا حالا بیست هزار خبر جعل کردم و در دین شما وارد کردم و چنان با مهارت که هیچکدام از شما نمی‌فهمید که اینها جعلی است یا جعلی نیست؟ این البتّه حالا خودش راست بگوید یا دروغ بگوید بیست هزار نباشد، هفده هزار باشد دوازده هزار باشد، آن مهم نیست، مهمتر این است که یکی از دانشمندان ضدّ اسلام مرد مشهوری، حدیث جعل کرده و وارد کرده است، یعنی چنین امکانی خیلی هست. بنابراین احادیث جعلی فراوان است به‌همین جهت اصلاً یک علمی وضع شده برای شناخت اینکه چه اخبار و احادیثی صحیح است و کدامیک غلط است. البتّه در این بین چه محققین چه غیرمحققین سنّی و شیعه هم از این وسیله برای دشمنی آنها استفاده کردند. الان می‌بینید یک اخبار عجیب و غریبی هست، مثلاً نسبت می‌دهند که اگر جبرئیل بر محمد نازل نمی‌شد و او نبود یعنی اگر محمد نبود، بر عمّر نازل می‌شد، یعنی عمّر

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۸ ه. ش.

می‌شد. یا می‌گویند که پیغمبر در کسالتش وقتی آمد دید صف بستند و ابوبکر دارد نماز می‌کند فرمود الحمدلله که اسلام نمی‌میرد مردانی تربیت کرده. اینها را ما شیعیان می‌گوییم دروغ است و تقریباً می‌توان فهمید که حرف ما راست است ولی در عوض خیلی از اخبار و احادیث باز هست که اهل سنت می‌گویند درست نیست. این دشمنی که ایجاد شده بین دو تا فرقه‌ی عمده‌ی اسلامی که از اول اسلام هم بوده چیزی نیست در حقیقت، البته در مسیحیت هم ایجاد شد ولی فرقه‌های کوچک از بین رفتند، مثلاً پروتستان و کاتولیک ولی با هم خیلی دشمنی ندارند ولی در اسلام اینطوری است. آنوقت احادیث زیادی جعلی است که ما صحیح می‌دانیم، ضد آن را جعلی می‌دانیم بعضی‌ها را، من جمله از این احادیث که من می‌خواندم و در زمان حضرت صالح‌علیشاه از ایشان پرسیدم، یک حدیثی هست که امام حسن علیه السلام خیلی‌ها مشتاق بودند که همسر او بشوند، حضرت هم اگر دلش می‌خواست، قبول می‌کرد همسر او می‌شدند. این خبری است که ما می‌گوییم جعلی است، علتش را هم می‌گوییم. باز این است که یک‌بار حضرت علی علیه السلام بالای منبر فرمودند که مردم به پسر من حسن، دختر ندهید برای اینکه این زیاد زن‌ها را طلاق می‌دهد، مطلق است. این خبر را از بیخ ما می‌فهمیم با امامی که ما می‌شناسیم، امامی که ما به آن معتقد هستیم، این حرف صحیح نیست. خدمت حضرت آقا عرض کردم، حضرت صالح‌علیشاه فرمودند: این از آن احادیث جعلی است که

معاویه وقتی دید علی علیه السلام خلیفه شدند و یقین داشت بعد از علی، امام حسن خلیفه خواهد شد، می خواست امام حسن را در چشم مردم خفیف کند. خوار کند و به او بدبین بشوند که نتواند.

حالا خداوند هم به ما مردم رحم نکرد، یک طوری شد که بعداً خودش همینطور شد، یعنی بعد از علی علیه السلام معاویه خلیفه شد. یکی از این جعلیات هم مسأله‌ی نماز وُتیره است، وُتیره مُصغر وُتر است در عربی هر چیزی را بخواهند کوچک تر نشان بدهند به این وزن است، عُبْد یعنی بنده، عُبید یعنی بنده‌ی کوچک. همینطور هر چیزی را بر این وزن می‌برند، وُتر هم یعنی نماز وُتر که از مستحبات نماز است که مُصغر آن می‌شود وُتیره. وُتر هم یک رکعت ایستاده است، وُتیره یعنی وُتر کوچک که نشسته می‌خوانیم. از ائمه‌ی ما هست که خیلی خواندن وُتیره ثواب دارد که ما تقریباً برای تمام فقرا این دستور نماز وُتیره را داریم. بعضی از آقایان حتی در شیعه می‌گویند که نخیر! گفته‌اند که این نماز وُتیره را شیطان آفرید برای اینکه دید مردم از وُتر تنبلی می‌کنند وُتیره را آفرید که از وُتر اصلاً مردم منصرف بشوند. جلوی یک کار ثوابشان را بگیرد ولی صحیح نیست، کاملاً این حرف غلط است. اولاً شیطان، نماز برای مردم نمی‌آورد، البته در آن داستان معاویه و شیطان دارد که شیطان هم گفت: بلند شو برای نماز، معاویه که استاد شیطان است بلند شد. گفت: تو چطور برای نماز دعوت می‌کنی؟ غیر از آن... ولی نمازی که بیاورد برای همه‌ی گروه، چنین کاری شیطان نمی‌کند.



شیطان خیلی وسیله‌های دیگر آرام‌تر، آسان‌تر از این کار دارد، مردم را گول می‌زند و همینطور هم گول می‌زند دیگر، هست می‌بینید. حالا تعجب این است که همین احادیثی که غلط است یا آنکه اینها می‌گویند، بعضی از دوستان هم به کار می‌برند به ندرت دیدم بعضی‌ها از آقایان نماز و تیره را گفتند: بد است، نخوانید، نماز شیطان است، آقا نماز که شیطانی نمی‌شود، اگر نماز باشد. به علاوه در دشمنی صحیح نیست همان انتقادی که آنها بر ما می‌کنند، به دروغ یا به راست، ما بگیریم، آن را صحیح بدانیم. این است که بعضی از آقایان دیدم و حتی به سؤال هم می‌رسد آقایان در نماز می‌رسند بعضی‌ها می‌گویند: این نماز را مثلاً نخوانید. چرا؟ چون ما گفتیم. ما که از خودمان نگفتیم، این کتاب *مفاتیح‌الجنان* است که کتاب دعایی است به منزله‌ی قرآنِ دعا و همه چیز... باز کنید در آنجا نماز و تیره هست و شرحش را هم نوشته است.

یکی سؤالی کرده راجع به سوره‌ی تین، *وَالْتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ*<sup>۱</sup> الی آخر، قسم به تین و زیتون، تین یعنی انجیر و زیتون هم که معلوم است. چرا به اینها قسم خورده؟ نمی‌دانم. خدا قسم خورده، پیغمبر هم گوش داده به ما منتقل کرده. البته بعضی‌ها می‌گویند (که این صحیح‌تر به نظر می‌رسد) همینطور که در بعضی جاها رسم است، حتی اشجار را هم وقف می‌کنند، در گناباد ما رسم است که درخت توت می‌نشانند و

وقف می‌کنند. برای اینکه توت یک میوه‌ای است که غذاییت دارد یعنی آنهایی که مستمند هستند می‌توانند بیایند و توت یک وعده‌ی غذای آنها می‌شود. ما خودمان هم هر وقت کوچک بودیم تابستان اشتها نداشتیم غذا بخوریم توت می‌آوردند، یک وعده توت می‌خوردیم. تین و زیتون هم می‌گویند همینطور، دو تا انجیرزار و یک زیتون‌زار (جای زیتون) که خداوند به اینها قسم خورده. یا به خود میوه قسم خورده، خداوند در قرآن، ما اگر بگوییم نظرش چه بوده، باید این نظرش (این نظری که ما می‌گوییم) بر تمام قسم‌های قرآن صدق کند. در قرآن برای مورچه سوره داده. به محمد هم یک سوره داده، به قوم موسی، بنی اسرائیل سوره‌ای داریم. شاید آنچه که ما خودمان می‌فهمیم از این، می‌بینیم خداوند به همه‌ی اینها یکسان قسم خورده، به همه‌ی اینها یکسان سوره داده، *وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ* قسم می‌خورد. از این تین و زیتون که اینجا هست، رفته به آسمان، قسم به خورشید و نور خورشید خورده، *وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَاللَّيْلِ إِذَا تَلَآهَا وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّأَهَا* الی آخر، بعد از آن بالا، باز آمده پایین، می‌گوید: *وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا*، نفس انسان. اینها همه را به هم دوخته، معلوم می‌شود برای خدا من و عنکبوت و گاو (بقره) فرقی نمی‌کند بله! فرقی نمی‌کند، همه‌ی ما مصنوع خدا هستیم. یعنی همه‌ی ما تابع آن اراده‌ی الهی هستیم. هم من، هم

---

۱. سوره شمس، آیات ۳-۱.

۲. سوره شمس، آیه ۷.

مورچه و هم شما، منتها در این وسط به این مخلوق عجیب‌الخلقه که خودش هم بارها از او نالیده می‌گوید: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**<sup>۱</sup>، شما بنی آدم را از بین اینها کرامت دادیم، بعد برای اینکه بنی آدم همه‌ی آنها مغرور نشوند می‌گوید: از بین شماها، **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ**<sup>۲</sup>، فقط نوح و اینها را بر شما مردم برتری دادیم، بعد همینطور بعضی خاندان‌ها. یا در مورد آل پیغمبر می‌گوید که **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**<sup>۳</sup>، شما آل اهل‌بیت را از بین همه پاک و تمیز می‌کند ولی در اصل خلقت همه‌ی ما مثل هم هستیم. ما نه انجیر زیاد می‌خوریم برای اینکه همیشه هم نداریم، نه زیتون. ما خربزه داریم، هندوانه داریم، پرتقال داریم، خدا به هیچکدام از اینها قسم نخورده. پس به‌خاطر میل ما نکرده و **إِلَّا** یک قسم به خربزه بود؟ به هندوانه بود؟ نه، هیچیک از اینها نیست. قسم به آن دو تا میوه‌ای خورده که جای غذا را می‌گرفتند. یعنی ما بدون هندوانه می‌توانیم زندگی کنیم، بدون خربزه زندگی می‌کنیم، بدون پرتقال همینطور، به شرط اینکه انجیر و زیتون جلوی ما بگذارند، انجیر هم از میوه‌هایی است که غذاییت دارد شاید هم ما اگر فکر کنیم، یعنی همه‌ی این تفسیرها درست است فکر کنیم می‌بینیم خدایی که گفت: ما از آنچه فطرت شما خواست، به شما دادیم. پس فطرت ما انجیر

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۳.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.

می‌خواهد، زیتون می‌خواهد ولی خربزه نمی‌خواهد، خربزه اگر باشد  
تفنی می‌خوریم یا مثلاً پرتقال و....

قرآن یک صورت عبارات ظاهری دارد، یک معنایی خودمان  
از آن می‌توانیم بفهمیم، البته آن معنا برای ما شخصاً درست است ولی  
نمی‌توانیم بگوییم منظور این است که ما اینطور فهمیدیم. کما اینکه  
مثلاً من در غذا خوردن (خیلی هم معذرت می‌خواهم من خیلی چیزها  
از خودم می‌گویم برای اینکه اگر بطور معمول بگویم شما می‌گویید این  
هم روزنامه‌ای است ولی از خودم می‌گویم خیلی چیزهای ساده، نه چیز  
مهمی) یعنی یک‌بار شد که غذا می‌خوردم، چه با عجله چه با... بعد  
مثلاً یک پشه دیدم در آن بوده که خوردم یا... فکر کردم آخر چرا؟  
دیدم من که غذا می‌خورم باید آن را نگاه کنم، همینطوری برمی‌دارم  
ممکن است که در آن باشد، آن هم مثلاً در تابستان‌های گرم  
به‌خصوص مثل گناباد. به این آیه‌ی قرآن برخوردیم، فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى  
طَعَامِهِ إِنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعَبًّا وَقَضْبًا،  
انسان نگاهِ طعامش بکند ببیند که ما آسمان را شکافتیم آب از آن آمد،  
زمین را شکافتیم نبات و چیزی در آن کاشتیم این فکر برای آدم می‌آید  
ولی همان اول، فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ برای ما نگفته، برای من که  
لقمه‌ای خوردم نگفته خدا، این آیه بزرگ است، برای جهانیان گفته من  
یک گوشه‌اش را اینطور استفاده می‌کنم که می‌گویم: وقتی غذا

می‌خورید باید نگاه کنید چه می‌خورید. نگاه کنید و امثال اینها. اینطور این تفسیری که من می‌گویم، الان نگفتم که شما هم همین کار را بکنید نه، من الان شاید بیست سال، سی سال است که اینطوری هست و این فکر را دارم. تا حالا نگفتم حالا مثالی خواستم بزنم، اینطوری درآمد. تفسیرش نیست، این چیزی است که من از آن فهمیدم. حالا در مورد قرآن، ما خودمان اگر چیزی از آن فهمیدیم برای خودمان حجت است، می‌تواند باشد ولی برای دیگران نه! به این جهت است که من گفتم که قرآن را زیاد بخوانید با توجه به معنی عبارت، بله! یک‌بار دقیقاً با توجه به معنی بخوانید بعد هروقت که عبارتش را هم گفتید همان اثر را در مغزتان دارد.

ببخشید یک سؤال دیگری رسیده گواینکه مستقیم آن سؤال از طرف من جواب ندارد، نمی‌دهم، که سؤال راجع به شخص ازدواج و فلان و... آن مسأله‌ی دانشگاه‌ها و کنکور و امثال اینهاست. یک‌طوری شده که دانش را با دانشگاه یکی کرده‌اند، به همین جهت هم اسمش را گذاشته‌اند «دانشگاه» یعنی اینجا جای دانش است، نه! دانش هست، آنجا هم یکی از جاهای دانش است. اینکه می‌فرماید: پیغمبر یک روز با چند نفر صحابه در کوچه می‌رفتند، پیرزنی را دیدند قاعدتاً از دوران جاهلیت بوده ولی مسلمان شده بود، دیدند دارد نخ می‌ریسد دوک. سلام کردند ایستادند احوالش را پرسیدند بعد گفتند که زن، خواهر، هر چی، خدا را از چه شناختی؟ گفت که از این دوک، چرخاند. آن کدام

دانشگاه رفته بود؟ این دانش است، ممکن است شما دانش ندانید و امثال اینها خیلی هست. دانشگاه الان یک بندی شده برای همه، زنان و دختران خوب است بروند به دانشگاه، من از دانشگاه بد نمی گویم ولی بحثم در تقدّم و تأخّر است. یک بحث مفصلی است، یک بار یک بحثی شد که گفتیم وقتی به دو تا واجب رسیدیم، کدام را اوّل انجام بدهیم کدام را دوّم؟ ممکن است اوّلی را انجام بدهیم و به دوّمی نرسیم. کدام را اوّل انجام بدهیم، کدام را دوّم؟ و امثال اینها. حالا اینجا هم دانشگاه رفتن واجب نیست ولی یک طوری تبلیغات یا تعلیمات شده که اصلاً این دانشگاه اگر نباشد خیال می کنند که مثلاً عقلش پارسنگ می برد، نه! این اعتنا از چیز نیست، از تربیتی است که در همه ی ما ایجاد کردند. حالا هدف از اینطور تبلیغات چیست؟ این بحث باشد آقایان سیاستمدارها بکنند ولی به هرجهت زندگی عادی بشر این است که از این زمین که خدا در اختیار ما بشر گذاشته و خودش هم فرموده، غذا و خوراکیمان را درآوریم، زندگی کنیم. به سنّ مشخصی، وضعیت خاصّ بدنی ای که رسیدیم با هم ازدواج کنیم و مسن ترها ترویج کنند و زندگی را آماده کنند برای اینکه بعداً زندگی را به اینها تحویل بدهد ولی ما یک طوری شده که به هیچ وجه به محاسن اخلاقی و اینها توجه نداریم و امکان تحقیق هم در آن نیست و الا یکی که می رود خواستگاری، طرف مثلاً درس زیاد نخوانده و دیپلمه است می گویند: چون این خانم، دکتر نیست، زیاد خوب نیست باید پرسید از این آقا که

تو دکتر می‌خواهی؟ برو مطب دکتر. از همسر آرامش می‌خواهد این، لَسْكُنُوا إِلَيْهَا، آرامش را بده، بعد هم تربیت نسل بعدی را می‌خواهد، اینها اگر خوب بود دکتر! اگر هم داشت بگیرد پاره کنی بریزد دور. دکتر! نداشت... این ایراد اجتماعی بر ماست. در همه جای دنیا این هست، از ما بیشتر. بطوری که یکی از نویسندگان و متخصصین علوم تربیتی در سوئیس بود، یک پیشنهادی کرد مقاله‌ای نوشت راجع به همین، به اسم مرض «دیپلمیسم»، یعنی طرفدار دیپلم. اینها دیپلم می‌خواهند، الان هم ما می‌بینیم سواد ندارند، با بیسوادی یک دکتر! او می‌دهند. مثل آمپول که تزریق می‌کنند یک دکتر! به آن تزریق می‌کنند نه! می‌گوید: در این مرض دیپلمی، هر کسی نگاه می‌کند می‌گوید: من دکتر! دارم، از آنکه لیسانس دارد بالاترم، او می‌گوید: از آنکه دیپلمه است بالاترم، نه! اینطوری نیست. آنوقت پیشنهاد می‌کند برای اینکه مردم گرفتار این نباشند از همان شناسنامه‌ی اول تولد که به بچه می‌دهند بنویسند: دکتر فلان یا مهندس فلان که دیگر اینها دنبال دکتري و مهندسی نروند. بروند دنبال زندگی و علم. حالا این را گفتم که به هیچ‌وجه نگذارید که این مرض‌های تمدن امروزی یعنی دیپلمیسم و اینها جلوی وظایف طبیعی و فطری شما را بگیرد، ببخشید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

جا دارد این عید را که اهمیّتش برای ما خیلی زیاد است، یعنی در واقع جشن تولّد اسلام است را تبریک بگویم. ان شاءالله که ما لایقش باشیم. بحث‌های مختلفی که پیش آمد و در این صحبت گفته شد، هر کدامش را مفصلاً می‌شود مطالبی در موردش گفت.

یکی از اینها مسأله‌ی اهمیّت و درجه‌ی اهمیّت ظواهر است، یعنی مثلاً ظاهر قرائت. در مثنوی یک داستانی دارد، داستان‌های مثنوی همه‌اش را به‌عنوان مثال می‌شود گفت و گفته می‌شود. حتّی بسیاری از آنهايي که جرأت نمی‌کنند شعر بگویند، در نوشته‌هایشان اشعار مثنوی هست، نمی‌گویند کدام شاعر گفته: کَمَا قَالَ الشَّاعِرُ فُلَان. من خودم از یکی از آقایان، خدا رحمتش کند که با هم معاشر بودیم حتّی انتقاداتی هم او داشت، به من می‌گفت. خیلی در واقع دوست بودیم که بارها اسمش را بردم، بحث که می‌کردیم یکی دو بار شعری از مثنوی خواند. گفتیم: آقا! این اشعار که شما خواندید که از مثنوی است. گفت: بله، مگر چطور است؟ گفتیم آخر هم لباس‌های شما مثنوی را با انبر برمی‌دارند که دستشان نجس نشود. آنوقت شما این را می‌خوانید؟! او گفت: راست می‌گویی. این هم تقصیر شماهاست، شوخی داشتیم. گفت: مثنوی را به خودتان منحصر کردید، خیلی احمق‌ها خیال می‌کنند این را دیگر نباید دست زد. مثنوی خیلی کتاب جالبی است. در یکی از

۱. صبح پنج‌شنبه، عید مبعث ۲۷ رجب ۱۴۳۲ ه. ق مطابق با ۴/۹/۱۳۹۰ ه. ش.



داستان‌هایش هست؛ داستان نحوی و کشتیبان: «آن یکی نحوی به کشتی در نشست»، نحوی یعنی کسی که علم نحو می‌داند (گرامر زبان عربی دو رشته دارد: صرف و نحو. حالا کار نداریم) کسی که متخصص در علم نحو است، می‌گویند نحوی. حالا یکی که نحوی بود در کشتی نشست. بعد کشتیبان از همه احوال‌پرسی کرد، آنوقت‌ها کشتی کوچک بود، کشتیبان یعنی ناخدا، مثل صاحب‌خانه بود، خدمت این آقای نحوی که رسید و سلام کرد، صحبت شد بعد این آقای نحوی که خودش همه‌ی عمرش نحو خوانده، گفت که هیچی از نحو خوانده‌ای؟ گفت: نخیر نخواندم. گفت: نصف عمرت شد بر فنا. گذشت و بعد طوفانی شد. کشتی داشت غرق می‌شد. همه باید شنا کنند. این دفعه آن ناخدا آمد که باید دستوری می‌داد به این آقای نحوی گفت که هیچ دانی آشنا کردن؟ شنا کردن می‌دانی؟ گفت: نه! گفت: کل عمر تو بر فنا شد. آن گفت: نصف عمر تو فنا شد ولی این دفعه این گفت: کل عمر تو بر فنا شد. آنجا خیلی دقیق‌تر مسأله را مطرح کرده است.

نمی‌دانم در کدام داستان است که می‌گوید (به‌نظرم این هم در مثنوی است، حالا ممکن است نباشد) بلال حبشی مال حبشه بود. غلام بود آمده بود عرب... ما در اینجا هم می‌بینیم مثلاً خیلی‌ها که لهجه‌هایشان، یکی فرض کنید آذربایجانی است، یکی اصفهانی است، یکی یزدی است، یکی شیرازی، یکی گنابادی اینها هر کدام یک لهجه‌ی مخصوصی دارند. لهجه را ما کار نداریم. اگر نوکری بگیرید یا

کلفتی یا رفیقی یا همسری که مثلاً ترکی یا آذربایجانی باشد که سعی نمی‌کند که یک مدتی یاد بگیرد که چطوری با شما حرف بزند، گاهی به شوخی ممکن است یک چیزی بگوید. بلال هم همینطوری بود دیگر. بلال حبشی لهجه‌اش عوض نمی‌شد خیلی چیزها را نمی‌دانست، پس نمازش باطل است؟ اگر نماز بلال باطل است، ما خودمان عقلمان باطل است. این است که او واجب‌تر از این تلفظ داشت و آن حفظ اعتقاد است، شجاعت است و آن صفاتی که داشت که دیدیم (رحمت‌الله‌علیه). تشخیص اینکه واجب‌تر از قرائت خیلی کارهای دیگر دارد، نگذاشت که قرائتش را یاد بگیرد. البته اگر قرائت را یاد می‌گرفت، خیلی خوب بود اما نمازش نزد خدا فرقی نمی‌کرد. خیلی‌ها چون قرائت بلد نیستند می‌گویند ما اصلاً نماز نمی‌خوانیم. نماز را بخوان، به هر طریقی هست. حتی خدا گفته است که اگر آب پیدا نشد، تیمم کن نماز بخوان. اگر ایستاده نمی‌توانی نماز بخوانی، بنشین بخوان، نمی‌توانی، خوابیده بخوان. بمیر و بدم. داستان بمیر و بدم، به نظرم این هم مال مثنوی است. استادی به شاگرد به اصطلاح کارگاهش، مثلاً آهنگری چیزی بود، گفت بدم. می‌دمید که باد بزند آتش روشن بشود، روشن باشد. شاگرد یک خرده خسته شد بعد رو کرد گفت استاد! می‌توانم با این دست بگیرم بدم؟ گفت عیب ندارد بکن. گفت اگر بنشینم و بدم عیبی ندارد؟ گفت عیب ندارد. گفت حالا خسته شدم دراز بکشم و بدم، عیب ندارد؟ گفت بله، بمیر و بدم یعنی هر چه هستی دم باید

باشد. حالا درجه‌ی اهمیتی که ما به عملی می‌دهیم، بعضی اوقات از خود عمل مهم‌تر است. این هم طبیعی است، فرض کنید منزل‌های قدیم که وسطش حوض داشت، حوضش هم حفاظ نداشت. بچه‌ها می‌رفتند خیلی قصه هم گفته‌اند که بچه‌ای افتاد در آن حوض. شما می‌بینید که بچه‌تان، یا حتی بچه‌ی خودتان نه، بچه‌ی دیگری، در حوض افتاده، ایستادید به نماز می‌خواهید بگویید الله اکبر. نگفته می‌بینید او در حوض افتاد. دستتان را می‌اندازید پایین، بطور طبیعی لازم نیست به شما بگویند، می‌روید تا آن بچه را از تو حوض درآورید. یا حتی اگر وسط نمازتان هم باشد این را ببینید، نماز را می‌شکنید می‌روید آن کار را می‌کنید. تقدّم و تأخّر نمازتان را اولاً صاحبش خیلی عظیم است، ما را خواسته بدواند، گفته این نماز را بخوان، ما را خواسته تربیت کند، ولاً به نماز ما احتیاج ندارد. اما آن بچه‌ای که تو حوض افتاده به کمک ما احتیاج دارد، آن واجب‌تر از این است. خیلی‌ها در این مسأله اشتباه می‌کنند. بسیاری از دشمنی‌ها، عنادها در این زمینه است. فرض کنید می‌آیند می‌گویند آقا سیبیل را بزن، کار بدی است. می‌گوید کار بدی است ولی حالا من چون پدرم علاقه‌مند بود من به خاطر او سیبیل دارم، می‌گویند نه، بعد بریزند این را بکشند. این صحیح است؟ نه! تشخیص اینکه چه کاری واجب‌تر از، این کار واجب است، آن واجب‌تر، آن یکی واجب‌تر. این تشخیص خیلی مهم‌تر از تشخیص اصل وظیفه است. اصل وظیفه کاملاً مشخص است، شما نماز ظهر را

بین ظهر و غروب باید بخوانید ولی چگونه بخوانید؟ حواستان جمع باشد؟ اینها واجبات بعدی است. اصل این است که بایستید ولو فکرتان، ذهنتان هم کار نمی‌کند، نماز را بخوانید. البتّه شرط صحّت آن نماز این است که با خلوص نیت باشد و حواس جمع ولی چه این شرط باشد چه نباشد، نماز را باید بخوانید. این در همه‌ی واجبات باید رعایت بشود. در همه‌ی واجبات باید توجّه کنید که واجب‌تری هم اگر هست اوّل آن را انجام بدهید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

از همهی شما معذرت می‌خواهم یک خرده کسل هستم، البتّه من سعی می‌کنم که اگر کسل باشم، چون اصلاً به شما ربطی ندارد، خدای نکرده شما ناراحت نشوید. این است که سعی می‌کنم برنامه‌ای که روزها هست انجام بشود منتها کم. بنابراین اگر یا حرف نمی‌زنم یا حرف بیخود می‌زنم یا اینکه شما را معطل می‌کنم، ببخشید. من الان اصلاً به‌خاطر شاید دعا‌های شما ماندم و آلا، البتّه هنوز که از صدویست و یک سال خیلی مانده، منتها شما ناقص دعا کردید ولی ان‌شاءالله خدا کاملش می‌کند شما همینطوری دعا کردید ولی صدویست و یک سال بدون چشم و گوش و اینها که نمی‌شود. حالا ان‌شاءالله... به‌قدری هم آلودگی هواست که برای همه هست، منتها نسل جوان بدنشان آماده است برای اینکه عادات جدیدی بپذیرد و در محیط جدیدی نفس بکشد ولی کسی که مسن هست، نه. ما عادت کردیم به هوای سالم، ما در ده بزرگ شدیم، گواينکه قسمت اعظم تحصیلاتم اینجا بوده ولی در ده بزرگ شدیم. آن هوای سالم که وقتی به پشت می‌خوابیدیم، ستاره‌های آسمان آنقدر ما را مشغول می‌کرد که از خواب یادمان می‌رفت. خیلی زیبا، هوای سالم، آب سالم، البتّه حالا می‌گویند: برای فلان روستا آب لوله‌کشی کردیم، آب سالم داشتیم، لوله‌کشی نداشت ولی محتاج به لوله‌کشی نبود. لوله‌کشی آن

همین لوله‌های آسمانی بود که باران می‌بارید و در آب‌انبارها نگه می‌داشتیم و خیلی هم.... غذای سالم بود من یادم می‌آید از یک تکه نان، کمی تافتون برمی‌داشتیم، نان سفت، نان گناباد می‌خوردیم و بازی می‌کردیم، همین شام ما بود. با آن هوا، با آن محیط بزرگ شدیم و با آن آدم‌ها، آن مهمتر از همه است، با آن آدم‌ها، حالا نمی‌توانیم اینطوری عادت کنیم ولی شما عادت کنید شماها ان‌شاءالله همه جوان هستید عادت کنید چون حالا که خدا اینطوری خواسته باید عادت کنید. دنیا همین است، هوا همین است که فعلاً برای ما مقدّر شده، من یادم می‌آید ماها که جوان بودیم، بچه بودیم و رجه رجه داشتیم ولی پیرمردها حالا دیگر اصلاً نفس را به زحمت می‌کشند دیگر چه رسد به تحرک بیشتر ولی آنوقت‌ها سیزده‌بدر که می‌رفتیم به در، بیشتر پیرمردهای اقوام ما هم می‌آمدند در مسابقه‌ی پله، به قول ما پله می‌گوییم، می‌پریدند. حالا شاید خداوند اینطور خواسته که موجبات آسایش بدن ما فراهم نباشد ولی سعی کنیم ان‌شاءالله در همین بدنی که آسایش آن فراهم نیست، در همین بدن یک روحی داشته باشیم که اصلاً به این چیزها بی‌اعتنا باشد ولی بی‌اعتنا نه اینکه بگوییم، حالا که بی‌اعتنا می‌خواهیم باشیم پس همینطور در روی زمین زندگی کنیم، بیخود چراغ روشن کنیم، بیخود ماشین برانیم، نه! درصدد رفع گرفتاری‌ها باشیم ولی به گرفتاری باز هم شکر خدا کنیم و فکر کنیم که خداوند همه رقم گرفتاری را برای تربیت ما یا امتحان ما آفریده و

بنابراین با کمال میل به این جلسه‌ی امتحان برویم، امتحانی است که ما از ممتحن‌مان هم نباید خجالت بکشیم. خداوند امتحان می‌کند خودش می‌داند ولی برای اینکه خود ما هم بفهمیم، ما را امتحان می‌کند. این است که بدون ترس و نگرانی، آخر ترس از چه؟ ترس از چیزی اگر داشته باشیم باید بتوانیم به یک امر دیگری متوسّل بشویم، ترس از رحمت خدا، امتحان خدا معنی ندارد، برای اینکه غیر از خدا به که متوسّل بشویم؟ ان‌شاءالله خدا ما را پنج روزی که می‌خواهد اینجا نگه‌دارد، خوب نگه‌دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

این ضرب‌المثل، این عبارت، از قدیم در اذهان مانده که طِبُّ الْأَبْدَانِ وَطِبُّ... طبابت را تقسیم کرده‌اند به طبّ پزشکی روانی و پزشکی جسمی. برای اینکه مشخص‌تر و روشن‌تر بشود حرف‌هایی زد، تقسیم‌بندی خوب است، وّالّا روان انسان از جسمش جدا نیست، هر دو در هم خیلی مؤثر است. به آن تحصیلات هم باید توجه داشت. روانپزشکی‌ای هم که الان متداول است روانپزشکی نیست، در واقع دکتر اعصاب است. این هم برحسب این نظریه که می‌گویند هر کسالتی، چه روانی، چه غیر روانی در بدن اثر فراوان دارد، مالاریا را مثلاً می‌گویند در خون وارد می‌شود، آرتروز مال استخوان است و این را هم خیال می‌کنند که روح انسان و روان انسان در اعصابش است. البته اعصاب وسیله‌ی مطمئن‌تر بدن است و وسیله‌ی بینابین رابطه‌ی بدن را با روح می‌تواند داشته باشد ولی بیماری اعصاب نیست. این است که روانپزشکی که امروز در دنیا متداول است تقریباً به نتیجه‌ی قطعی نمی‌رسد. آن کسی که روانپزشی دارد، به اصطلاح پریشانی دارد، حالش با این دواها بهتر می‌شود ولی خوب نمی‌شود و به محض اینکه دواها را قطع کنند، بیماری، آن ناراحتی‌هایش عود می‌کند. این است که ناراحتی‌های روانی را از اوّل باید توجه داشت و مستقلاً حل کرد. البته این هم به پدر و مادرها که به بچه تماس دارند مربوط می‌شود، آنها

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۱۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)



هم به این قسمت علم کاملی ندارند ولی خود طبیعت، خود فطرت به آنها یاد می‌دهد. برای اینکه همه‌ی آن بیماری‌هایی که می‌گویند بعد ایجاد می‌شود مانند پارانویا و از این چیزها، اینها از کودکی شروع می‌شود، غالباً هم ممکن است اصلاً با کودکی همراه باشد. یعنی از اوّل که طفل متولّد می‌شود این استعداد در ذهنش باشد. کودک هنوز حرف نمی‌زند، فعالیتی نمی‌کند، بلد نیست ولی بدنش و اعصابش مستعد است که وقتی بزرگ شد، خدای نکرده، فلان بیماری روانی را بگیرد. این است که از اوّل باید توجه داشت. سه مطلب بود که این دو، سه موضوع را علوم جدید، از این حیث به ما خدمتی کرد، در قسمت‌های روانی، در واقع به ما خدمتی کرد. یکی همین که توجه داد که اینها از کودکی باید مورد توجه قرار گیرد. قدیم معتقد بودند که کودک خاطره ندارد. یعنی در کودک هیچ چیزی اثر نمی‌کند، همه‌ی اینها فرقی برایش ندارد، از وقتی که خاطره دارد، آنوقت ممکن است بیماری روانی داشته باشد ولی دانشمندان جدید در آن رشته‌ی خودشان از ما بی‌خبر بودند خودشان بررسی کردند، به این نتیجه رسیدند، گفتند که کودکان از دو سالگی، یک چیزهایی به خاطرشان می‌آید و در روانشان اثر دارد. این است که باید متوجه بهداشت روانی اینها از دو سالگی بود. بعد بعضی از اینها که اطلاعات طبّی هم داشتند از لحاظ طبّی و اینها گفتند نه، وضعیت روانی کودک از موقع تولّد هست. یعنی اگر تولّدش با طبّی نبود، در این صورت برایش مضرّ است، مضرّ خواهد بود ولی دستورات

روان‌شناسی‌ای که به ما دادند، یا دستورات، حالا اسمش را هر چی گذاشتند، چون مردم فقط به گفته‌ی امام یا پیغمبر اعتماد می‌کردند به اطبا، مثل اطبای قدیم. این است که بسیاری از دانشمندان که مطلبی می‌خواستند بگویند، دستورالعملی، یک خبر جعلی درست کردند که امام اینطور فرمود (حالا بطور مثال) من نمی‌دانم ولی می‌گویند صبحانه (نان و پنیر) پنیر تنها نخورید، با مغز گردو بخورید. می‌گویند امام گفت. آخر امام اصلاً به مغز گردو چه کار دارد؟ به نظر نمی‌رسد واقعاً این حرف صحیح باشد ولی این دستورالعمل صحیح است یعنی خوب است و گفتند علاجش مغز گردو است. این را بطور مثال گفتم. ما خاطرات، از گذشته، حتی قبل از تولد گفتیم. یکی از علمای روانکاو از خواب‌هایی که کسی دیده، یادداشت کرده مثال می‌زند می‌گوید: این خواب، چیزهایی است که خیلی قبل از تولد، در سلول‌های بدن او بوده. چون درست است که کودک از روز تولد حیات دارد ولی سلول‌های بدنش از خیلی قدیم، حیات دارند و خاطراتی با او هست. یکی از این چیزها مسأله‌ی حسد است. بلکه سؤالی هم رسیده، من البته چند تا سؤالاتی رسیده بود، گذاشته بودم که در جلسه‌ی عمومی بگویم، یادم رفت بیاورم. فقط این یکی یادم است که بود. این مسأله‌ی حسد را بگویم.

در همین کودکی، ما می‌بینیم کودکان نسبت به هم، نه اینکه از آنوقت به وجود می‌آید، استعدادش را دارند، در آن موقع ظاهر می‌شود.

همین روحيات مادر يا پدر در اين اثر مي‌کند و طفل که به دنيا مي‌آيد داراي اين خاصيت است. در مورد اکثر مردم، چون تمام مردم روي زمين به يک ديني متدين هستند. اديان الهی ابراهيمی که يهودی و مسیحي و اسلام باشند، قسمت اعظم جمعيت مردم، اينها هستند. همهی اينها خاطره‌ی آن داستان حضرت آدم و رقابتش با ابليس را شنیده‌اند. همهی آنها شنیده‌اند. منتها به اين صورت، آدم به ابليس حسادت نورزید، ابليس به آدم حسادت ورزید، بنا بر اين حسادت مال ابليس است. آدم از خداوند خواست که شرّ ابليس را از سرش کم کند يعنی حسادت هم نداشته باشد ولی قهراً وقتی به دنيا آمدند، ابليس آمد، به صورت ديگری مجسم شد، حسادت در هر دو ايجاد می‌شد. اين می‌بيند طرف حسادت می‌کند، آن هم خودبه‌خود نه اينکه بخواهد بکند، حسادت در وجودش ايجاد می‌شد. اين است که از اوّل در کودکان هم که می‌بينيد حسادت اگر در آنها ظاهر شد، مادرها به‌خصوص يا پدرها همينطور، از خودشیريني بچه‌هايشان خوششان می‌آيد. بسيار خوب و طبيعی است، وقتی حسادت بين آنها دیدند، گاهی اوقات اين به‌صورت خودشیريني درمی‌آيد، پدر و مادرها هم خوشحال می‌شوند، به رويش می‌خندند. همين خنده خوب نيست. برای کودکان خودتان، فرزندانتان، اگر خصلت بدی دیديد، هرگز در آن موقع نخنديد. اين خودش تشويق می‌شود و بالاترين مؤثر و مشوق برای بچه‌ها تأييد پدر و مادر است. اينکه نوشته بودند وقتی ظاهر می‌شود چه کار بايد بکنيم؟

از اول باید دقت کنید که حسادت در کودکان ظاهر نشود. بعد به موقع (نه آن موقع، موقع دیگر) وقتی صحبت می‌کنید، از معایب حسادت بگویید. برای اینکه حسادت مثل موربانه است، فکر را می‌خورد بدون اینکه خود آدم بفهمد. مگر اینکه در مورد حسادت، کسی یا بچه‌ای که به دیگری حسادت می‌ورزد، تحقیق بشود که به چه چیزش حسادت می‌ورزد؟ به ثروتش؟ می‌گوید: تو هم برو فعالیت کن، پیدا می‌شود. به مقامش؟ می‌گوید: اگر فعالیت کردی، تو هم به آن مقام می‌رسی. همه چیز را خلاصه برگرداند به خود این بچه. بگوید: حسادتی که آن می‌کند برای تو، باید مفید باشد، یعنی بروی دنبالش. راجع به حسادت، کتاب‌های زیادی هم نوشته شده، هم در روانپزشکی، هم در روانکاوی و اینها را هم بیشتر باید از جنبه‌ی روانی دنبال فهمش رفت، نه از جنبه‌ی بدنی. حالا من نه روانپزشکم، نه پزشک، همینقدر که گفتم، یادم آمد. معذرت می‌خواهم. بیشترش، مسائل روانی را، همه‌ی انسان‌ها اگر فکر بکنند، توجه بکنند، خودشان درک می‌کنند.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه چهار: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جلد)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جلد)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جلد)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جلد)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جلد)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهاردهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌وهشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌ونهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل‌ویکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل‌ودوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل‌وسوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل‌وچهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل‌وپنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل‌وششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل‌وهفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل‌وهشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	-
۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
مجموعه شانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
	-	-



۵۰۰ تومان	۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)
مجموعه هفده: شامل ۱۰۰ تومانی (پنجاه و نه)	۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)
	۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)
	۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)
	۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)
	۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)
	۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)
	۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)
	۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)
	۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)
		-
۵۰۰ تومان	۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)
مجموعه هجده: شامل ۱۰۰ تومانی (پنجاه و نه)	۱۰۱	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)
	۱۰۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)
	۱۰۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)
	۱۰۴	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)
	۱۰۵	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)
	۱۰۶	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)
	۱۰۷	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)
	۱۰۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)
	۱۰۹	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)
		-
۵۰۰ تومان	۱۱۰	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)
۱۰۰ تومان	۱۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)
۱۰۰ تومان	۱۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)